

انتقام مردسالاران: چرا اقتدارگرایان از زنان می‌ترسند؟

اریکا چنوویت

زوئی مارکس



جرگهی رهبران اقتدارگرای جهان افراد جنسیت‌زدهی متعددی را به خود دیده است، از ناپلئون بناپارت گرفته که قتل زانی را که به همسرانشان خیانت کرده بودند جرم نمی‌دانست تا بنیتو موسیلمینی که ادعا کرده بود زنان «هرگز چیزی را خلق نکرده‌اند». اگرچه قرن بیستم شاهد بهبود وضعیت برابری زنان در بسیاری از نقاط جهان بوده است، قرن بیست‌ویکم نشان داده که زن‌ستیزی و اقتدارگرایی دو معضل جدا از هم نیستند بلکه هر دو یکدیگر را به طور متقابل تقویت می‌کنند. جنبش‌های زنان در طول قرن گذشته موفق شدند برای زنان حق رأی کسب کنند، دسترس زنان به مراقبت‌های پزشکی در زمینه‌ی باروری، تحصیل و فرصت‌های اقتصادی را گسترش دهند و برابری جنسیتی را در قوانین داخلی و بین‌المللی مندرج کنند. این دستاوردها با موج بی‌سابقه‌ی دموکراتیزاسیون در دوران پس از جنگ‌های جهانی همراه بود. اما در

سال‌های اخیر، رهبران اقتدارگرا همزمان به حقوق زنان و دموکراسی حمله‌ور شده‌اند و این خطر وجود دارد که دهه‌ها پیشرفت در هر دو زمینه به عقب برگردانده شود.

واکنش‌های مردسالارانه در طیف وسیعی از رژیم‌های اقتدارگرا دیده می‌شود، از دیکتاتورهای تمامیت‌خواه گرفته تا خودسالاری‌های حزبی و دموکراسی‌های غیرلیبرال که به دست افرادی اداره می‌شود که رؤیای خودکامگی را در سر می‌پرورانند. در چین، شی جین پینگ جنبش‌های فمینیستی را نابود کرده است، زنانی که قدرت‌مردان را متهم به تجاوز جنسی کرده‌اند به سکوت کشانده و زنان را از کمیته‌ی دائمی پلیتبورو [1] کنار گذشته است. در روسیه، ولادیمیر پوتین در حال محدود کردن حقوق باروری و ترویج نقش‌های سنتی برای زنان است، شرایطی که مشارکت آن‌ها در زندگی اجتماعی را محدود می‌کند. در کره‌ی شمالی، سیاست‌های کیم جونگ اون، زنان را حدود سه برابر بیشتر از مردان و ادار به پناهندگی در خارج از این کشور کرده است و در مصر، رئیس‌جمهور عبدالفتاح سیسی اخیراً لایحه‌ای را معرفی کرده است که هدفش تثبیت دوباره‌ی حقوق پدری و مجاز کردن چندمسری است و به مردان در مورد این‌که زنان و دختران خانواده‌شان با چه کسی ازدواج می‌کنند حق تصمیم‌گیری می‌دهد. در عربستان سعودی زنان هنوز نمی‌توانند بدون اجازه‌ی مردان ازدواج کنند یا به خدمات پزشکی دسترسی داشته باشند و در افغانستان پیروزی طالبان بر بیست سال پیشرفت در زمینه‌ی تحصیل زنان و حضور آن‌ها در مشاغل دولتی و نیروی کار سایه انداخته است.

موج اقتدارگرایی مردسالارانه همچنین برخی از دموکراسی‌های تثبیت شده را به سمت غیرلیبرال شدن سوق می‌دهد. کشورهایی که رهبران متمایل به اقتدارگرایی دارند از جمله برزیل، مجارستان و لهستان شاهد ظهور جنبش‌های راست افراطی‌ای هستند که نقش‌های سنتی جنسیتی را میهن‌دوستانه جلوه می‌دهند و از «ایدئولوژی جنسیت» شکایت می‌کنند، اصطلاحی بی‌مایه که سازمان دیده‌بان حقوق بشر آن را «هیچ‌چیز و همه‌چیز» توصیف می‌کند. حتی ایالات متحده شاهد گند شدن روند پیشرفت به سوی برابری جنسیتی است و حقوق باروری که از دهه‌ی ۱۹۷۰ در این کشور در حال بهبود بوده است، اکنون در حال عقب‌گرد است. دونالد ترامپ در دوران ریاست جمهوری‌اش با کشورهای هم‌چون بحرین و عربستان سعودی در زمینه‌ی محدود کردن حقوق زنان همکاری داشت و حال با وجود تعهد دولت بایدن به برابری جنسیتی در سطح ملی، ایالات‌های تحت نفوذ جمهوری‌خواهان در حال تلاش برای لغو حق سقط جنین مندرج در قانون اساسی هستند، حتی که اکنون بیش از هر زمان دیگری آسیب‌پذیر است.

با توجه به این شرایط جای تعجب نیست که روند توان‌افزایی سیاسی و اقتصادی زنان در نقاط مختلف جهان یا متوقف شده یا رو به افول است. بنا بر «شاخص زنان، صلح و امنیت دانشگاه جورج‌تاون»، پیاده‌سازی قوانین برابری جنسیتی در سال‌های اخیر، دستاوردهای تحصیلی زنان و حضور آن‌ها در پارلمان‌های ملی کاهش یافته است. در همین حال، خشونت خانگی افزایش یافته و هندوراس، مکزیک و ترکیه شاهد افزایش

چشمگیر زن‌کشی بوده‌اند. همه‌گیری جهانی ویروس کرونا این روندها در سراسر جهان را وخیم‌تر کرده است. میلیون‌ها زن مجبور به ترک کارشان و قبول وظایف مراقبتی دیگری بدون دستمزد شده‌اند. دسترس آن‌ها به مراقبت‌های پزشکی و امکان تحصیل کمتر شده و گزینه‌هایشان برای فرار از آزار و اذیت‌ها محدودتر شده است.

حمله به حقوق زنان با حمله‌ای وسیع‌تر به دموکراسی همراه بوده است. بنا بر گزارش‌های «خانه‌ی آزادی» و «پروژه‌ی گونه‌های دموکراسی» در دانشگاه گوتنبرگ، جهان در ۱۵ سال گذشته شاهد احیای اقتدارگرایی بوده است. دموکراسی‌های به‌نسبت جدید از جمله برزیل، مجارستان، هند، لهستان و ترکیه بار دیگر به خودسالاری روی آورده‌اند یا به آن سمت در حرکت هستند. کشورهایی که یک دهه قبل نیمه-اقتدارگرا در نظر گرفته می‌شدند از جمله روسیه، حال تبدیل به خودسالاری‌های تمام و کمال شده‌اند و در برخی از قدیمی‌ترین دموکراسی‌های جهان از جمله فرانسه، سوئیس، بریتانیا و ایالات متحده‌ی آمریکا، احساسات ضددموکراسی در احزاب تثبیت‌شده‌ی سیاسی رو به افزایش است.

تصادفی نیست که پسرقت‌ها در زمینه‌ی برابری زنان با افزایش اقتدارگرایی همراه شده است. دانشمندان علوم سیاسی مدت‌هاست متوجه رابطه‌ی نزدیک حقوق مدنی زنان و دموکراسی شده‌اند اما درک اینکه تضمین حقوق زنان شرط رسیدن به دموکراسی است اخیراً شکل گرفته است. رهبران خودکامه و اقتدارگرایان مردسالار دلیل خوبی برای هراس از مشارکت سیاسی زنان دارند: هنگامی که زنان در جنبش‌های مردمی شرکت می‌کنند، این جنبش‌ها هم احتمال بیشتری برای موفقیت دارند و هم شانس دستیابی‌شان به دموکراسی‌های برابری‌طلبانه بیشتر است. به عبارت دیگر، زنان کاملاً آزاد و از نظر سیاسی فعال، تهدیدی برای رهبران اقتدارگرا و متمایل به اقتدارگرایی محسوب می‌شوند. جنسیت‌زده بودن این رهبران دلیلی استراتژیک دارد.

درک ارتباط میان جنسیت‌زدگی و انحطاط دموکراسی برای کسانی که می‌خواهند با هر دو مقابله کنند ضروری است. اقتدارگرایان تثبیت‌شده و رهبران ملی‌گرای راست‌گرا در دموکراسی‌های تثبیت‌نشده هر دو به شکل مشابهی از روابط سلطه‌ی جنسیتی برای تقویت حکمروایی ملی‌گرا، بالا به پایین و تحت سلطه‌ی مردان استفاده می‌کنند. جنبش‌های فمینیستی سال‌ها با رتبه‌بندی اجتماعی که قدرت را تنها در دست عده‌ی معدودی محدود می‌کند مقابله کرده‌اند و از این جهت سلاحی قدرتمند علیه اقتدارگرایی محسوب می‌شوند. کسانی که می‌خواهند روند جهانی انحطاط دموکراسی را تغییر دهند نمی‌توانند زنان را نادیده بگیرند.

زنان در صف مقدم

پژوهشگران در حوزه‌ی دموکراسی اغلب توان‌افزایی زنان را یکی از پیامدهای دموکراتیزاسیون یا حتی یکی از کارکردهای مدرنیزاسیون و توسعه‌ی اقتصادی دانسته‌اند. با وجود این، زنان خواستار مشارکت اجتماعی بوده‌اند و از طریق جنبش‌های حق رأی و کمپین‌های حقوق بشری که در نهایت به تقویت دموکراسی منجر شده‌اند برای حضورشان در صحنه‌ی جامعه و حفظ منافعشان تلاش کرده‌اند. پروژه‌ی فمینیستی هنوز به اتمام نرسیده است و پیشرفت‌هایی که در زمینه‌ی حقوق زنان طی صد سال گذشته به دست آمده به یک اندازه میان همه‌ی زنان تقسیم نشده است. فمینیست‌های استعمارستیز و اینترسکشنال مدت‌ها است این گونه استدلال می‌کنند که بزرگترین دستاوردهای فمینیستی محدود به (intersectional) زنان فرهیخته‌ی اغلب سفیدپوست و غربی بوده است. البته کنشگری سیاسی به‌طرز واضحی بسط یافته و موجب تقویت دموکراسی شده است – واقعیتی که اقتدارگرایان و دموکرات‌های لیبرال به‌طرز غریزی آن را درک کرده‌اند و همین موضوع باعث هراس آن‌ها از توان‌افزایی زنان است.

در سال‌های اخیر، رهبران اقتدارگرا همزمان به حقوق زنان و دموکراسی حمله‌ور شده‌اند و این خطر وجود دارد که دهه‌ها پیشرفت در هر دو زمینه به عقب برگردانده شود.

در هفت دهه‌ی گذشته، خواست زنان برای حضور در فرآیندهای سیاسی و اقتصادی محرک گذار به دموکراسی بوده است به‌خصوص در مواردی که زنان در صف مقدم جنبش‌های مردمی قرار داشته‌اند. گذار به دموکراسی در اروپای شرقی، آمریکای لاتین و جنوب شرق آسیا در دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ تا حدی به دلیل جنبش‌های مردمی‌ای بود که در آن‌ها زنان نقش اساسی بر عهده داشتند. پژوهش‌های ما نشان می‌دهد که در تمامی جنبش‌های مقاومتی در دوران پس از جنگ جهانی دوم – چه جنبش‌هایی که با هدف سرنگونی دولت‌های ملی شکل گرفتند، چه آن‌هایی که هدفشان کسب استقلال ملی بود – زنان با بر عهده گرفتن نقش‌های حمایتی از جمله فراهم کردن غذا، سرپناه، در اختیار گذاشتن اطلاعات امنیتی، بودجه و یا سایر مواد مورد نیاز مشارکت داشتند. البته میزان حضور زنان در صف مقدم این جنبش‌ها، یعنی حضور در تظاهرات و برخورد با مقامات، شرکت در اعتصاب‌ها، تحریم‌ها و سایر گونه‌های نافرمانی در هر جنبش متفاوت است. برخی جنبش‌ها از جمله جنبش دموکراسی‌خواه برزیل در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ شاهد حضور وسیع زنان بودند. در این جنبش حداقل نصف مشارکت‌کننده‌های اصلی زنان بودند. در برخی دیگر از آنها مثل اعتراضات سال ۲۰۰۶ علیه سلسله پادشاهی در نپال، زنان حضور کم‌رنگی در نقش‌های اصلی داشتند. در کل این دوران به نظر می‌رسد تنها یک کمپین مسالمت‌آمیز وجود داشته که زنان به‌کلی از آن غایب بوده‌اند: شورش مردمی سال ۲۰۰۰ در فیجی که به عزل **ماهندرا چادهری** منجر شد.

زنان در نیمه‌ی اول قرن بیستم در مبارزه‌های آزادی‌خواهانه‌ی ضداستعماری در اروپا و آمریکای لاتین نقش فعالی ایفا کردند. بعدتر، در جنبش‌های دموکراسی‌خواه در میانمار و فیلیپین، راهبه‌ها همچون سپری مقابل فعالان مدنی می‌ایستادند تا مانع آسیب رساندن نیروهای امنیتی به آن‌ها شوند. در انتفاضه‌ی اول، زنان

فلسطینی با سازمان‌دادن اعتصابات، تظاهرات، و گفتگو همپای زنان اسرائیلی نقش مهمی در مقاومت غیرخشونت‌آمیز علیه اشغال کرانه‌ی باختری رود اردن و غزه توسط اسرائیل ایفا کردند. در ایالات متحده، زنان سیاه‌پوست جنبش «جان سیاه‌پوستان مهم است» را که اکنون یک جنبش جهانی است راه‌اندازی کرده و همچنان به تداوم آن کمک می‌کنند. فعالیت‌های آن‌ها یادآور کنشگری‌های فعالان پیشین آن‌ها از جمله الا بیکر، رزا پارکز، فانی لو همر و سایر زنان سیاه‌پوستی است که جنبه‌های مهمی از جنبش حقوق مدنی سیاه‌پوستان در ایالات متحده را برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی و هماهنگ کردند. دو زن انقلابی، وداد بوشماوی و توکل کرمان به رهبری اعتراض‌های بهار عربی در تونس و یمن کمک کردند و بعدتر به دلیل تلاش‌هایشان برای گذار مسالمت‌آمیز به دموکراسی از طریق مقاومت غیرخشونت‌آمیز، ائتلاف‌سازی و مذاکره برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل شدند. میلیون‌ها زن دیگر، از زنان چای‌فروش و خواننده در سودان تا مادر بزرگ‌های الجزایری و خواهران و زنانی که بیرون کاخ ریاست جمهوری آگوستو پینوشه در شیلی خواستار بازگشت عزیزان ناپدیدشده‌شان بودند، برای تداوم جنبش علیه برخی از سرکوب‌گرترین دیکتاتوری‌های جهان تلاش کرده‌اند.

به نظر می‌رسد که مشارکت زنان در صف مقدم هم در کوتاه‌مدت برای موفقیت جنبش و هم در بلندمدت برای تضمین گذار به دموکراسی بسیار سودمند است. آن دسته از جنبش‌های مردمی‌ای که زنان در سطح وسیعی در صف مقدم آن‌ها حضور داشته‌اند بیشتر از کمپین‌هایی که زنان را به حاشیه رانده یا آن‌ها را حذف کرده‌اند احتمال موفقیت داشته‌اند. زنان بیشتر در جنبش‌های مردمی مسالمت‌آمیز شرکت کرده‌اند تا در جنبش‌های خشونت‌بار. همچنین تعداد زنانی که در حرکت‌های مسالمت‌آمیز شرکت کرده‌اند بسیار بیشتر از تعداد زنان فعال در جنبش‌های خشونت‌آمیز بوده است. برای درک اینکه چرا مشارکت زنان در صف مقدم یک جنبش احتمال موفقیت آن جنبش را افزایش می‌دهد باید ابتدا بفهمیم که عوامل موفقیت یا شکست یک جنبش مسالمت‌آمیز چیست.

به طور کلی، جنبش‌هایی که به دنبال سرنگون کردن رژیم‌های خودکامه یا کسب استقلال ملی هستند معمولاً در صورتی فراگیر می‌شوند که بتوانند جمعیت زیادی از مردم را بسیج و حداقل حمایت برخی از ستون‌های اصلی حکومت را به سمت خود جلب کنند؛ از تاکتیک‌های خلاقانه‌ای همچون اعتصاب‌های مداوم و تظاهرات خیابانی بهره‌گیرند و در مقابل سرکوب رژیم و بسیج نیروهای حامی رژیم از خود مقاومت و خودداری نشان دهند. مشارکت گسترده‌ی زنان به جنبش‌ها کمک می‌کند تا به تمامی این موارد دست پیدا کنند.

درباره‌ی اولین نکته، یعنی قدرت جمعیت، سودمندی مشارکت زنان واضح است. جنبش‌هایی که زنان را حذف می‌کنند یا آن‌ها را به حاشیه می‌رانند حداقل خود را از نیمی از مشارکت‌کنندگان بالقوه‌شان محروم می‌کنند. جنبش‌های مقاومت برای آنکه مشروع به نظر برسند باید در سطح وسیعی حمایت مردم را به همراه

داشته باشند. هرچه میزان بسیج مردمی وسیع‌تر باشد احتمال اینکه جنبش بتواند وضعیت موجود را تغییر دهد بیشتر است. اعتصاب‌های عمومی و سایر اقدامات جمعی می‌تواند یک شهر، ایالات یا کشور را مختل کند و برای رژیم هزینه‌های سیاسی و اقتصادی فوری داشته باشد. بسیج توده‌ها همچنین می‌تواند جوی ایجاد کند که در آن مخالفان و افرادی که آرای ممتنع دارند به جنبش مقاومت بپیوندند. آدم‌ها دوست دارند جزو تیم برنده باشند. تنوع شرکت‌کنندگان در یک جنبش می‌تواند به جلب حمایت آشکار یا پنهان رهبران سیاسی، بزرگان بازار و نیروهای امنیتی منجر شود.

دومین نکته این است که جنبش‌های مردمی اگر بتوانند مخالفان خود را قانع یا وادار کنند که به آنها بپیوندند شانس بیشتری برای موفقیت دارند. پژوهش‌هایی که در زمینه‌ی رویکردهای مردم به گروه‌های مسلح انجام شده نشان می‌دهد که حضور مبارزان زن مشروعیت این جنبش‌ها را در دید ناظران افزایش می‌دهد. همین مورد احتمالاً در مورد اعتراضات گسترده‌ی مسالمت‌آمیز نیز مصداق دارد. مشارکت وسیع زنان و سایر فعالان با پیشینه‌های متنوع همچنین سرمایه‌ی اجتماعی، اخلاقی و مالی یک جنبش برای تخریب نظام حمایتی مخالفان را افزایش می‌دهد. وقتی نیروهای امنیتی، نخبگان اقتصادی، کارمندان دولتی، رسانه‌های حکومتی، نیروی کار سازمان‌دهی شده، حامیان مالی خارجی و سایر حامیان و عوامل توانمندساز یک رژیم شروع به زیر سؤال بردن وضعیت موجود می‌کنند، این حس به دیگران نیز منتقل می‌شود که شاید شکست در سال (People Power Revolution) دادن رژیم ممکن باشد. برای مثال در انقلاب قدرت مردم ۱۹۸۶ در فیلیپین، رئیس‌جمهور فریدیناند مارکوس به نیروهای امنیتی دستور داد که به گروه‌های بزرگ مخالفانی که خواستار عزل او بودند حمله کنند. اما راهبه‌هایی که در این اعتراضات شرکت کرده بودند خود را سپر تظاهرات‌کنندگان قرار دادند و جلوی تانک‌ها ایستادند. نیروهای امنیتی نتوانستند از فرمان حمله پیروی کنند و به این شکل از قتل‌عامی که می‌توانست مسیر انقلاب را تغییر دهد جلوگیری شد. به‌دنبال این موضوع نیروهای رده بالای حکومت تغییر وفاداری دادند و در نهایت مارکوس از کشور فرار کرد و گذار به دموکراسی صورت گرفت.

سومین شیوه‌ای که از آن طریق مشارکت زنان می‌تواند اثربخشی جنبش‌های مردمی را افزایش دهد بسط تاکتیک‌ها و مدل‌های اعتراض است. تمام پژوهش‌ها نشان می‌دهد که افزایش تنوع منجر به بهبود کار گروهی، نوآوری و بهره‌وری می‌شود و جنبش‌های مردمی نیز از این قاعده مستثنی نیستند. تنوع به‌طور خاص باعث رشد خلاقیت و همکاری می‌شود، عواملی که به جنبش‌ها کمک می‌کنند تا بتوانند به شبکه‌های اطلاعاتی وسیع‌تری دسترس داشته باشند و در مقابل فشارهای رژیم، شتاب‌آهنگ خود را حفظ کنند. مشارکت زنان همچنین امکان استفاده از تاکتیک‌های جنسیتی در فرهنگ‌های مختلف را فراهم می‌کند؛ از جمله رژه به سبک ملکه‌های زیبایی، کاری که معترضان دموکراسی‌خواه در سال ۲۰۲۱ در میانمار انجام دادند؛ یا پختن غذا در تظاهرات، کاری که زنان در اعتراضات کشاورزان در سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱ در

هند انجام دادند؛ یا حضور در تظاهرات به صورت برهنه، کاری که زنان در کنیا، نیجریه و بسیاری از کشورهای دیگر برای خلع سلاح و بدنام کردن مخالفانشان انجام داده‌اند. برخی از جنبش‌های اعتراضی با استفاده از ایجاد شرم اجتماعی پیش رفته‌اند. برای مثال، در تظاهرات ضد دولتی در الجزایر در سال ۲۰۱۹ مادر بزرگ‌ها به پلیس‌های ضدشورش گفتند که به خانه‌هایشان برگردند و آن‌ها را تهدید کردند که بد رفتاری‌هایشان را به مادرانشان گزارش خواهند داد. در همان سال در سودان یک گروه فیس‌بوکی متشکل از زنان، پلیس‌های لباس شخصی مرد را معرفی و آن‌ها را رسوا می‌کردند. اعضای این گروه برادران، پسران و دیگر اقوام مرد این زنان بودند که به نیروهای شبه‌نظامی‌ای پیوسته بودند که با ایجاد هراس قصد داشت اپوزیسیون را از میدان به در کند.

در هفت دهه‌ی گذشته، خواست زنان برای حضور در فرآیندهای سیاسی و اقتصادی محرک گذار به دموکراسی بوده است به‌خصوص در مواردی که زنان در صف مقدم جنبش‌های مردمی قرار داشته‌اند.

زنان همچنین به شیوه‌های دیگری از نافرمانی مدنی دست پیدا کرده‌اند که می‌تواند برای جنبش‌های توده‌ای مفید باشد. برای مثال به خاستگاه اصطلاح بایکوت توجه کنید. در اواخر قرن نوزدهم زنان رختشو، خدمه و آشپز در شهرستان مایو در ایرلند از ارائه‌ی خدمات و کار برای یک ارباب انگلیسی به نام کاپیتان چارلز که حقوق کشاورزان زیر دستش را رعایت نمی‌کرد امتناع کردند. این زنان (Charles Boycott) بایکوت دیگران را نیز تشویق کردند که به آن‌ها بپیوندند و زندگی در ایرلند را برای بایکوت ناممکن کردند. این‌گونه بود که اسم جدیدی برای این تاکتیک شکل گرفت. زنان همچنین در شکل‌گیری گونه‌های دیگری از داستانی [2] (Lysistrata) نافرمانی مدنی پیشگام بوده‌اند. هر چند اعتصاب جنسی در نمایش لیسیترا تا تخیلی است اما بعید نیست که آریستوفان هنگام نوشتن این نمایش کمدی واقعه‌ای تاریخی را در ذهن داشته است. فعالان زن هزاران سال است که اعتصاب جنسی ترتیب می‌دهند: زنان قوم ایروکوا در قرن هفدهم با استفاده از این نوع اعتصاب توانستند حق وتو در مورد تصمیم شرکت در جنگ را از آن خود کنند؛ زنان لیبریایی از آن برای پایان دادن به جنگ داخلی در سال‌های اولیه‌ی این قرن بهره گرفتند و زنان کلمبیایی برای پایان دادن به خشونت باندهای خلافکار از این شیوه استفاده کردند.

قدرت جمعیت، قانع کردن مخالفان و استفاده از تاکتیک‌های نوآورانه همه به تقویت عامل مهم دیگری در جنبش‌های مردمی مسالمت‌آمیز می‌انجامد و آن خودداری است. وقتی که جنبش‌ها در برابر خشونت یا سایر تحریکات نیروهای امنیتی از خود مقاومت مسالمت‌آمیز نشان می‌دهند، احتمال بیشتری وجود دارد که بتوانند حمایت گسترده‌تری را جلب کنند و در نهایت موفق شوند. جنبش‌هایی که زنان پیشتاز آن‌ها هستند کمتر احتمال دارد در مقابل سرکوب‌های رژیم به طور کامل به خشونت روی آورده یا جناح‌های خشونت‌آمیز تشکیل دهند. حضور زنان در صف مقدم حداقل تا حدی باعث می‌شود که سایر اعتراض‌کنندگان و پلیس

رفتار خود را تعدیل کنند. تابوهای جنسیتی که در مورد ابراز خشونت در ملاعام علیه زنان یا در حضور زنان و دختران وجود دارد تا حدی این پدیده را توضیح می‌دهد. همچنین سرکوب زنانی که در اعتصابات و تحصن‌ها حضور دارند هزینه‌ی سیاسی بالاتری برای رژیم دارد.

زنان از پیشینه‌های مختلف به درجات متفاوتی در معرض سرکوب خشونت‌آمیز قرار دارند. زنان دموکراسی‌خواهی که پیشتر جنبش‌ها هستند اغلب از طبقات و کاست‌های فرودست و گروه‌های به حاشیه رانده‌شده می‌آیند. آن‌ها دانشجو و جوان، بیوه و یا مادر بزرگ هستند. زنان به حاشیه‌رانده شده اغلب در بسیج‌های مردمی یا نادیده گرفته شده‌اند یا بیشتر از زنان ثروتمند و صاحب امتیازی که از منافع اقتدارگرایی مردسالارانه بهره‌مند هستند مورد خشونت قرار می‌گیرند. به همین دلیل است که برای مثال زنان آلمانی آریایی توانستند در اعتراضات روزن‌استراسه در سال ۱۹۴۳ در برلین شوهران یهودی خود را آزاد کنند در حالی که زنان یهودی اگر به چنین اعتراضی دست می‌زدند دستگیر یا اعدام می‌شدند. همین‌طور سیاه‌پوستان آمریکایی که در جنبش حقوق مدنی آمریکا مشارکت داشتند بیشتر از همراهان سفیدپوست خود در معرض خطر بودند. تنها ائتلاف‌های بلندمدت فراطبقاتی، فرانژادی و فراقومیتی می‌توانند بر این تفاوت در امتیاز و دسترسی به قدرت غلبه کنند. به همین دلیل است که ائتلاف برای متوقف کردن سرکوب‌های اقتدارگرایانه‌ی خشونت‌آمیز و سوق دادن جوامع به دموکراسی و دستیابی به برابری برای همه‌ی طبقات ضروری است.

موجی در حال خیزش

زنانی که در صف مقدم جنبش‌های توده‌ای شرکت می‌کنند صرفاً شانس این جنبش‌ها را برای رسیدن به اهداف کوتاه‌مدتشان، مثل عزل یک دیکتاتور سرکوب‌گر، افزایش نمی‌دهند. بلکه حضور آن‌ها همچنین باعث می‌شود این جنبش‌ها شانس بیشتری برای دستیابی به تغییرات دموکراتیک بلندمدت داشته باشند. تحلیل‌های ما نشان می‌دهند وقتی سایر عوامل مؤثر در احتمال گذار یک کشور به دموکراسی - از جمله سابقه‌ی قبلی دموکراسی در آن کشور - را ثابت در نظر بگیریم، مشارکت وسیع زنان در صف مقدم جنبش‌ها تأثیری مثبت در افزایش دموکراسی برابرخواهانه، آن گونه که «پروژه‌ی گونه‌های دموکراسی» تعریف می‌کند، دارد.

به عبارت دیگر، مشارکت زنان در جنبش‌های مردمی مثل یک موج در حال خیزش است که همه‌ی قایق‌ها را بلند می‌کند. پژوهشگران متوجه شده‌اند که آن دسته فرایندهای گذار که شمول‌پذیر هستند، پس از جنگ‌های داخلی به توافق‌های پایدارتر و دموکراسی‌های باثبات‌تری منجر می‌شوند. اگرچه پژوهش‌های محدودی در مورد توافق‌های ناشی از جنبش‌های عمومی مسالمت‌آمیز صورت گرفته است اما حضور زنان

معمولاً به شکل‌گیری خواست قوی‌تری برای مشارکت انتخاباتی، فرصت‌های اقتصادی و دسترسی به آموزش و خدمات پزشکی بهداشتی منجر می‌شود. هم‌اکنون این عوامل احتمال ثبات‌گذارهای دموکراتیک را افزایش می‌دهند.

اما هنگامی که حرکت‌های مردمی فراگیر شکست می‌خورند و گذار به دموکراسی صورت نمی‌گیرد چه اتفاقی می‌افتد؟ آن دسته رژیم‌های حاکم که جنبش‌های مردمی فراگیر و وسیع را سرکوب می‌کنند معمولاً با واکنش شدیداً مردسالارانه‌ای پاسخ معترضان را می‌دهند. هر چه نسبت زنانی که در یک جنبش شکست‌خورده شرکت کرده باشند بیشتر باشد، میزان این واکنش‌های مردسالارانه شدیدتر خواهد بود. این وضعیت دلالت‌هایی شوم برای افغانستان، بلاروس، کلمبیا، هنگ‌کنگ، لبنان، میانمار، روسیه، سودان و ونزوئلا دارد. هم‌اکنون این کشورها در حال حاضر جنبش‌های مردمی شمول‌پذیری دارند که نتیجه‌شان نامعلوم است. پژوهش‌های ما نشان می‌دهد که کشورهایی با جنبش‌های مردمی ناکام معمولاً هم از نظر دموکراسی برابرخواهانه و هم برابری جنسیتی عقب‌گرد دارند و به وضعیتی بدتر از قبل از شروع جنبش باز می‌گردند. به عبارت دیگر، تأثیر فوق‌العاده‌ی مشارکت زنان در صف مقدم جنبش‌ها بر احتمال دموکراتیزاسیون، منوط به پیروزی جنبش است. مشارکت زنان تنها وقتی به گذار به دموکراسی و توان‌افزایی زنان می‌انجامد که جنبش کلی‌تر موفق شود.

قواعد بازی اقتدارگرایان

رهبران اقتدارگرا و دموکرات‌های غیرلیبرال در واکنش به خطر ناشی از بسیج سیاسی زنان، شروع به عقب‌برگرداندن پیشرفت‌ها در زمینه‌ی برابری جنسیتی و حقوق زنان کرده‌اند. انگیزه‌ی آن‌ها تنها استراتژیک نیست و بسیاری از آن‌ها احتمالاً ایده‌های جنسیت‌زده را قبول دارند اما این جهان‌بینی‌شان در خدمت منافع خودشان است.

جنبش‌هایی که به دنبال سرنگون کردن رژیم‌های خودکامه یا کسب استقلال ملی هستند معمولاً در صورتی فراگیر می‌شوند که بتوانند جمعیت زیادی از مردم را بسیج و حداقل حمایت برخی از ستون‌های اصلی حکومت را به سمت خود جلب کنند

در حکومت‌های کاملاً اقتدارگرا، مکانیسم‌های سرکوب جنسیتی می‌توانند وحشیانه و غیرقابل‌مصلحه باشند. اغلب این مکانیسم‌ها شکل سیاست‌هایی را به خود می‌گیرند که در آن‌ها حکومت به‌طور مستقیم بر باروری زنان تسلط پیدا می‌کند از جمله بارداری یا سقط جنین اجباری، ترویج ادبیاتی زن‌گریز که خشونت علیه زنان را عادی‌سازی یا حتی تشویق می‌کند، اعمال قوانین و رفتارهایی که حضور زنان در دولت را کاهش داده یا آن‌ها را حذف می‌کند و از ورود یا پیشرفت آن‌ها در بازار کار جلوگیری به عمل می‌آورد.

برای مثال در چین، شی، با استفاده از ابزارهای پیشگیری از بارداری، سقط جنین و حتی عقیم‌سازی بسیاری از زنان، کمپین سرکوب وسیعی علیه اویغورها و سایر اقلیت‌های اتنیک و روستایی راه انداخته است. اکنون زنان اقلیت‌های اتنیک برای آنچه پکن آن را بچه‌دار شدن بیش از حد می‌نامد، با جریمه یا زندان مواجه هستند. در مصر، کنترل حکومت بر باروری زنان کاملاً متفاوتی را در نظر دارد: سقط جنین ممنوع است و در تمامی مواقع زنان برای طلاق نیاز به کسب اجازه از قاضی دارند، در صورتی که برای مردان چنین شرطی وجود ندارد. در روسیه، جایی که سقط جنین از سال ۱۹۲۰ مجاز بوده است، دولت پوتین برای معکوس کردن روند کاهش جمعیت سقط جنین را مورد نکوهش قرار داده و ارزش‌های «سنتی» را تقویت می‌کند. در هر سه کشور، به‌رغم تعهد قانون اساسی به حفاظت از زنان در مقابل تبعیض جنسیتی، زنان به‌طرز غم‌انگیزی از نیروی کار و از شغل‌های رسمی مهم غایب هستند.

در فضاها دیگری که میزان خودکامگی رژیم‌ها در آن‌ها کمتر است، جایی که سیاست‌های به‌شدت جنسیت‌زده نمی‌توانند به راحتی مورد تصویب قرار بگیرند، رهبران اقتدارگرا و احزاب سیاسی از ادبیات جنسیت‌زده برای جلب حمایت نسبت به دستورکارهای واپس‌گرایانه‌شان استفاده می‌کنند، دستورکارهایی که اغلب در جامعه‌ی پوپولیسم پوشیده می‌شوند. بدین شکل، آن‌ها روایت زن‌ستیزانه و سنت‌گرایانه‌ی «زنانگی ملی‌گرایانه» را تقویت می‌کنند. نیتاشا کائول، پژوهشگر، معتقد است این رهبران نوعی «ملی‌گرایی دلوپسانه و بی‌ثبات» را ترویج می‌دهند که فمینیست‌ها را مجازات و از آن‌ها انسانیت‌زدایی می‌کند. آن‌ها هر کجا که بتوانند سیاست‌هایی را دنبال می‌کنند که کنترل هر چه بیشتری را از جانب حکومت بر بدن زنان اعمال کند و در عین حال حمایت از برابری جنسیتی در سیاست و اقتصاد را کاهش دهد. آن‌ها معمولاً تحت استیلا در آوردن زنان را تشویق می‌کنند و اغلب به وضع قوانینی در این رابطه می‌پردازند که مردان و زنان را وادار می‌کند به بهانه‌ی میهن‌پرستی به نقش‌های سنتی جنسیتی تن دهند. آن‌ها همچنین مفاهیمی همچون برابری و توان‌افزایی را مصادره به مطلوب می‌کنند. اگرچه این تلاش‌ها برای تثبیت مجدد سلسله‌مراتب جنسیتی در فضاها و فرهنگ‌های مختلف راست‌گرا، شکل‌های متفاوتی به خود می‌گیرد اما همگی از یک استراتژی مشترک استفاده می‌کنند و آن این است سلطه بر زنان را به عنوان امری مطلوب و حتی آرمانی برای مردان و زنان محافظه‌کار تبدیل کنند.

یکی از شیوه‌هایی که رهبران خودکامه و غیرلیبرال زنان را وادار به قبول سلسله‌مراتب جنسیتی می‌کنند از طریق سیاسی‌سازی مفهوم «خانواده‌ی سنتی» است. «خانواده‌ی سنتی» عبارت سفیدسازی‌شده‌ای برای گره زدن ارزش و قدر زنان به بچه‌دار شدن، والد بودن و خانه‌داری در خانواده‌های سنتی و دست کشیدن آن‌ها از ادعایشان برای دستیابی قدرت در عرصه‌ی عمومی است. بدن زنان عرصه‌ای برای کنترل اجتماعی قانون‌گذاران مرد است که از آرمان پاکی زنانه صحبت می‌کنند و از مادران، دختران و زنان می‌خواهند برای دستیابی به آینده‌ی آرمانی ملتشان زادآوری کنند. رئیس‌جمهور ترکیه، رجب طیب اردوغان، گفته

است که زنان با مردان برابر نیستند و نقش‌هایی که برای آن‌ها در جامعه تجویز می‌شود مادری و خانه‌داری است. او زنانی را که پیشرفت شغلی را به مادری ترجیح می‌دهند «نیمه‌انسان» می‌نامد. دولت ویکتور اوربان، نخست وزیر مجارستان، به شکل مشابهی زنان را تشویق کرده است تا دست از تلاش برای کاهش شکاف جنسیتی در میزان دستمزد بردارند و به‌جای آن کودکان مجاری به دنیا بیاورند.

در انواع رژیم‌های اقتدارگرا و نیمه‌اقتدارگرا اقلیت‌های جنسی و جنسیتی نیز اغلب هدف سوءاستفاده قرار می‌گیرند. افراد لزبین، گی، دوجنس‌گرا، تراجنسیتی و کوئیر اغلب تهدیدی برای سلسله‌مراتب جنسیتی، که برای بسیاری از اقتدارگرایان مهم است، محسوب می‌شوند. در نتیجه، آن‌ها اغلب به حاشیه رانده شده و توسط سیاست‌های همجنس‌گراستیزانه مورد اهانت قرار می‌گیرند. «مناطق خالی از ال‌جی‌بی‌تی» در لهستان یا ممنوعیت «پروپاگاندا ال‌جی‌بی‌تی.کیو» و ازدواج همجنسان در روسیه از این نمونه سیاست‌ها هستند. یکن‌اخیراً تا جایی پیش رفته است که برای تقویت «فرهنگ انقلابی» چین، حضور مردانی با ظاهری «بیش از حد زنانه» را در تلویزیون و شبکه‌های اجتماعی ممنوع کرده است.

برخی از اقتدارگرایان فعلی و آنانی که برای کسب قدرت تلاش می‌کنند، با وجود زن‌ستیزی شرم‌آورشان و در بعضی موارد دقیقاً به همین دلیل، موفق شده‌اند که زنان را به عنوان مهره‌های اصلی در جنبش‌های سیاسی خود به کار بگیرند. آن‌ها برای پوشاندن سیاست‌های تبعیض‌آمیز جنسیتی، زنان و دخترانشان را غالباً در فضای خانه و البته بعضی اوقات در مقام‌های رسمی نشان می‌دهند. این زنان محافظه‌کار با ارج نهادن به مقام مادری اکثراً نقش‌هایی فرعی را نسبت به ستاره‌های اصلی نمایش، یعنی مردان، ایفا می‌کنند. شاید بهترین نمونه برای این موضوع جنبش‌های زنانی است که در سال ۲۰۱۸ از کمپین ریاست جمهوری ژانیر بولسونارو در برزیل حمایت یا با آن مخالفت کردند. مخالفان بولسونارو یکی از بزرگ‌ترین تظاهرات سازمان‌دهی شده توسط زنان را با شعار «او نه» ترتیب دادند. حامیان زن بولسونارو در حالی که پرچم برزیل را بر تن کرده بودند فمینیسم را جنسیت‌زده می‌خواندند.

در نظر اقتدارگرایان مردسالار، مردان اگر بر زنان زندگی‌شان کنترل نداشته باشند مرد واقعی نیستند. اقتدار مردانه‌ی ترامپ وقتی در اوج خود بود که ملینا ترامپ پشت سر او ظاهر می‌شد و هنگامی مردانگی او به چالش کشیده شد که او از حضور در کنار ترامپ در انظار عمومی سر باز زد. سارا دوترته-کارپیو، شهردار شهر داوئو در فیلیپین و دختر رئیس‌جمهور این کشور، رودریگو دوترته، تا قبل از اینکه پدرش اعلام کند زنان «مناسب» منصب ریاست جمهوری نیستند، نخستین گزینه برای جانشینی پدرش بود. با وجود اینکه این کشور سابقه‌ی رهبران زن را داشت و دوترته-کارپیو در صدر نظرسنجی‌های انتخاباتی بود، او همچون دختری فرمانبردار از کاندیداتوری ریاست‌جمهور کناره‌گرفت و خود را برای نخست‌وزیری کاندید کرد.

در حالی که زنان در نقش‌های زنانه‌ای که به‌طور سنتی برای آن‌ها تعریف شده محدود می‌شوند، رهبران اقتدارگرای مردسالار قدرت خود را با نمایش بی‌پرده‌ی مردانگی‌شان به رخ می‌کشند. ژست‌های برهنه‌ی پوتین جلوی دوربین یکی از این خودنماهایی است که وایرال هم شده اما شکل‌های غیررسمی‌تری از زن‌ستیزی نیز در عکس‌های به‌دقت صحنه‌آرایی شده و ادبیات به‌شدت زن‌ستیز و فخر‌فروشانه‌ی این رهبران دیده می‌شود برای مثال کراوات بیش از حد بزرگ قرمز ترامپ را در نظر بگیرید یا بولسارو را که از مردم برزیل می‌خواست «مثل یک مرد» به جنگ کووید بروند. اگرچه این ادبیات ممکن است مضحک به نظر برسد اما بخشی از ابزارهای زبانی فریبکارانه‌تری است که هدفشان ساکت کردن منتقدان اقتدارگرایی مردسالارانه است و برای این هدف دست به هر کاری می‌زنند؛ از نسبت زنانه دادن به مخالفان تا انتقاد از ظاهر زن‌ها، شوخی کردن در مورد تجاوز، تهدید به خشونت جنسی و تلاش برای کنترل بدن زنان.

یکی از شیوه‌هایی که رهبران خودکامه و غیرلیبرال زنان را وادار به قبول سلسله‌مراتب جنسیتی می‌کنند از طریق سیاسی‌سازی مفهوم «خانواده‌ی سنتی» است.

نقطه‌ی مقابل این ادبیات خشونت‌آمیز، زن‌ستیزی پدرمآبانه است. کائول می‌نویسد: «ترامپ، بولسونارو و دوترته به‌طرز آشکاری زنان را به ابژه‌ی جنسی و کالا فرو می‌کاهند و تصویری بسیار مردانه و درنده‌خو از خودشان ارائه می‌دهند. از سوی دیگر نخست‌وزیر هند نارندرا مودی و اردوغان خودشان را همچون پدرانی مراقب و دلوایس جلوه می‌دهند که می‌خواهند زنان و اقلیت‌ها را سر جای خودشان بنشانند... آن‌ها برخی اوقات به‌شدت و عمیقاً زن‌ستیز هستند و در سایر مواقع با استفاده از زبانی روشنفکرانه‌نما برنامه‌هایی را تبلیغ می‌کنند که از نظر جنسیتی بسیار واپس‌گرایانه است.»

هنگامی که زن‌ستیزی در سطح کلی در یک جامعه افزایش می‌یابد شاهد تغییرات دیگری در فضای سیاسی و حقوقی آن جامعه نیز هستیم: تمهیدات محافظتی برای قربانیان تجاوز یا خشونت خانگی کاهش می‌یابد، احکام قضایی مربوط به این جرائم سبک می‌شود، محکوم کردن تجاوزگران نیاز به ارائه‌ی دلایل و شواهد سخت‌تری پیدا می‌کند و زنان برای دفاع از استقلال جسمی و سیاسی خود ابزارهای کمتری را در اختیار دارند. برای مثال در سال ۲۰۱۷، با وجود سابقه‌ی طولانی و رواج خشونت خانگی در روسیه، پوتین قانونی را تصویب کرد که از برخی از گونه‌های خشونت خانگی جرم‌زدایی می‌کرد یا ترامپ در کارزار انتخاباتی سال ۲۰۱۶ ویدئویی که او را در حال فخر‌فروشی در مورد تجاوز جنسی نشان می‌داد بی‌اهمیت جلوه داد.

نکته‌ی آخر اینکه بسیاری از اقتدارگرایان امروز و آن‌ها که در مسیر دستیابی به قدرت هستند روایتی را ترویج می‌کنند که مردان را قربانی جلوه می‌دهد. هدف این کار تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی در مورد نحوه‌ی عملکرد مردان است. با وجود سلطه‌ی مردان در سلسله‌مراتب جنسیتی، این روایت‌ها وانمود می‌کنند که مردان زمین بازی را به زنان و سایر گروه‌های متروقی باخته‌اند. برای مثال در سال ۲۰۱۹

وزارت دادگستری روسیه اعلام کرد که گزارش‌های خشونت خانگی در روسیه اغلب با مبالغه همراه است و در پرونده‌های آزار و خشونت جنسی مردان بیشتر از زنان در معرض «تبعیض» قرار دارند. رهبران اقتدارگرا اغلب می‌گویند مردانگی در معرض خطر قرار دارد. در میان طرفداران ترامپ در ایالات متحده نیز چنین ادعاهایی بسیار متداول است.

ادامه‌ی مبارزه

کنشگری زنان و اقلیت‌های جنسیتی همچون نیروی محرکه‌ای برای پیشرفت حقیقی دموکراسی است و تهدیدی برای رهبران اقتدارگرا محسوب می‌شود. اگرچه بسیاری از اقتدارگرایان فعلی و آنانی که رؤیای اقتدارگرایی را در سر دارند به سخنان زن‌ستیزانه و جنسیت‌زده‌ای که بر زبان می‌آورند ایمان دارند اما کارزارهای آن‌ها برای محدود کردن توان‌افزایی و حقوق زنان همچنین در صدد تضعیف جنبش‌های دموکراتیک مردمی است که بالقوه می‌توانند آن‌ها را از میدان به در کنند.

کسانی که می‌خواهند با موج فزاینده‌ی اقتدارگرایی مبارزه کنند باید مشارکت سیاسی زنان را در کانون فعالیت‌هایشان قرار دهند. دولت‌های دموکراتیک و حامیان آن‌ها در هر کشوری باید مدل‌هایی از مشارکت برابر زنان را ارائه داده و از مشارکت آن‌ها حمایت کنند، به خصوص قرار گرفتن زنانی از پیشینه‌های مختلف در تمامی فضاها، تصمیم‌گیری از گروه‌های محلی تا هیئت مدیره‌ی بنگاه‌های اقتصادی تا دولت‌های محلی، استانی و کشوری. دولت‌های دموکراتیک باید برای مسائلی که به‌طور مستقیم بر توانایی ایفای نقش برابر زنان در عرصه‌ی عمومی تأثیر می‌گذارد اولویت قائل باشند، مسائلی از قبیل استقلال در زمینه‌ی باروری، خشونت خانگی، فرصت‌های اقتصادی و دسترسی به مراقبت‌های پزشکی و نگهداری از کودکان. تمامی این موضوعات برای مبارزه‌ی وسیع‌تری که برای آینده‌ی دموکراسی در سراسر جهان در جریان است بسیار اهمیت دارند.

در سطح بین‌المللی، ائتلافی چند-ملیتی برای مقابله با اقتدارگرایی مردسالارانه نیاز است که بتواند دانش موجود و مهارت‌های فنی لازم در مبارزه با این پدیده را در اختیار همگان بگذارد. جنبش‌های فمینیستی‌ای که در سطح قاعده‌ی جامعه فعالیت می‌کنند و رهبران جامعه‌ی مدنی بیش از هر گروه دیگری امکانات لازم برای ساخت و تداوم چنین ائتلاف‌هایی را دارند زیرا آن‌ها اغلب بیشترین اطلاعات را در مورد نیازهای جوامعشان دارند. برگزاری یک نشست یا کنفرانس بزرگ که توسط گروهی از کشورها یا سازمان‌های منطقه‌ای یا جهانی سازمان‌دهی شده باشد می‌تواند زنان و قهرمانانشان را از گوشه و کنار جهان با یکدیگر در تعامل قرار دهد و به آن‌ها اجازه دهد تا تجربه‌ها و استراتژی‌هایشان را با یکدیگر سهیم شوند. افزایش

قابل توجه حمایت و توجه به جلسات سالانه‌ی کمیسیون سازمان ملل متحد در زمینه‌ی وضعیت زنان، قدم صحیح دیگری است که باید برداشته شود.

در نهایت، سازمان‌دهندگان و حامیان جنبش‌های مردمی برای تغییر دموکراتیک باید دستورکاری شمول‌پذیر از نظر جنسیتی داشته باشند تا بتوانند زنان را به صف مقدم جنبش و نقش‌های رهبری جذب کنند. حامیان دموکراسی باید به گروه‌های جامعه‌ی مدنی و جنبش‌هایی که برای برابری جنسیتی تلاش می‌کنند کمک کنند، صدای آن‌ها را بلندتر انعکاس دهند، از آن‌ها محافظت نمایند و اطمینان حاصل کنند که آن‌ها در مذاکرات و گفتگو‌هایی که پس از جنبش‌های دموکراتیک یا حرکت‌های مردمی صورت می‌گیرد حضور داشته باشند. گروه‌ها و سازمان‌های دموکراسی‌خواه باید متوجه باشند که جنبش‌های کاملاً شمول‌پذیر – آن‌هایی که از طبقه، نژاد، جنسیت و هویت جنسی خاصی فراتر می‌روند – بیشتر احتمال دارد که به تغییر ماندگار بینجامند.

اگر بتوان به تاریخ اتکا کرد، استراتژی‌های اقتدارگرایانه در بلندمدت شکست خواهند خورد. فمینیست‌ها همیشه راه‌هایی برای مطالبه و افزایش حقوق و آزادی‌های زنان پیدا کرده‌اند و در این فرآیند، مسیر پیشرفت دموکراسی را هموار ساخته‌اند. اما اقتدارگرایان مردسالار اگر به حال خود رها شوند می‌توانند در کوتاه مدت ضربه‌ی بزرگی به این پیشرفت‌ها وارد کنند و موفقیت‌هایی را که به دست آوردنشان چندین نسل کوشش سخت به‌دنبال داشته به‌آسانی از میان بردارند.

برگردان: آیدا حق‌طلب

اریکا چنوویت پروفیسور دانشکده‌ی کِنِدی و مؤسسه‌ی مطالعات عالی رادکلیف در دانشگاه هاروارد است. زوئی مارکس استاد سیاست‌گذاری عمومی در دانشکده‌ی هاروارد کنِدی و از همکاران مرکز مطالعات آفریقا در دانشگاه هاروارد است. آنچه خواندید برگردان این مقاله‌ی آن‌ها با عنوان اصلی زیر است:

Erica Chenoweth & Zoey Marks. *Revenge of the Patriarchs Why Autocrats Fear Women*. Foreign Affairs, March- April 2022.

کمیته دائمی پلیتبوروی حزب کمونیست چین کمیته‌ای ۷ نفره است که از رهبران ارشد حزب کمونیست [1] این کشور تشکیل می‌شود. هر عضو وظایفی در خصوص یک حوزه‌ی مهم از امور مهم کشور از جمله اقتصاد، قانونگذاری، فساد، امنیت داخلی یا پروپاگاندا را برعهده دارد. [م]

یک کمدی اثر آریستوفان نمایشنامه‌نویس یونانی که اولین اجرای آن به حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد [2]

مسیح برمی‌گردد. [م]

سایت آسو